

آموزش دین در دوره کودکی: ارزیابی انتقادی رویکرد روان‌شناختی

حجت‌الاسلام دکتر محمود نوذری*

چکیده

دیدگاه عمده روان‌شناسانی که با رویکرد شناختی مراحل فهم کودکان از مفاهیم دینی را بررسی کرده‌اند، این است که آموزش دین به کودکان بایستی تا زمان دستیابی کودک به تفکر انتزاعی به تأخیر انداخته شود. در این مقاله دیدگاه مذکور گزارش، نقد و ارزیابی شود. داده‌ها از راه مراجعه به اسناد و مدارک مربوطه گردآوری شده و به روش توصیفی - تحلیلی و توصیفی - انتقادی تجزیه و تحلیل شده است.

یافته‌های تحقیق حاکی از این است که نظریه تأخیر آموزش دین با این پنج ایراد اساسی مواجه است: ۱. چارچوب نظری که رشد دینی در آن چارچوب بررسی شده و نیز ابزار به کار گرفته شده برای سنجش دینداری نامناسب است؛ ۲. از پیچیدگی و منحصر به فرد بودن رشد دینی غفلت شده است؛ ۳. تفسیری نارسا از مفاهیم دینی ارائه شده است؛ ۴. با دیدگاه مستفاد از روایات ناهماهنگ است و اینکه ۵. تأخیر آموزش دین هم امکان‌پذیر نیست و هم آثار نامطلوب تربیتی در پی دارد.

واژه‌های کلیدی: ارزیابی انتقادی، رویکرد شناختی، کودکی، آموزش دین، تفکر انتزاعی

مقدمه

نگاهی به پیشینه فرهنگ‌ها و سنت‌های دینی نشان می‌دهد که در همه آنها برنامه‌هایی برای آموزش دین به کودکان طراحی شده است. این برنامه‌ها در قالب برگزاری مراسم گوناگون، شعر، داستان و آموزش کتاب مقدس به وسیله خانواده‌ها و مراکز دینی به کودکان ارائه می‌شد و اکنون نیز استمرار دارد.

در دهه‌های اخیر روان‌شناسانی که با رویکرد شناختی رشد دینی را بررسی کرده‌اند، کارآمدی و مفید بودن روش‌های سنتی آموزش دین را مورد تردید یا انکار قرار داده‌اند. تردید یا انکار روان‌شناسان مبتنی بر مجموعه‌ای از تحقیقات است که بیانگر این مطلب است که فهم آموزه‌های دینی فراتر از درک کودک است. به اعتقاد آنها سازمان روانی در دوره کودکی این اندازه رشد نیافته است که بتواند آموزه‌های دینی را درک کند (گلدمن، ۱۹۶۴، ص ۲۶ و ۲۷؛ دادستان، ۱۳۸۶، ص ۲۳۴). به نظر آنها تلاش والدین و مراکز دینی برای یاددهی آموزه‌های دینی سودمند نیست؛ چرا که گذار کودک از مرحله ساخته‌پنداری و در نتیجه دستیابی به تفکر علمی را با تأخیر مواجه می‌سازد (پیاژه؛ به نقل از: باهنر، ۱۳۷۸).

اصل ادعای این دسته از روان‌شناسان این است که آموزش دین بایستی تا زمان دستیابی کودک به تفکر انتزاعی به تأخیر انداخته شود (دادستان، ۱۳۸۶، ص ۲۵۱؛ باهنر، ۱۳۷۸، ص ۸۰). ظهور تفکر انتزاعی از دیدگاه آنان نیز از سن یازده یا دوازده سالگی آغاز می‌شود و به تدریج در سن چهارده یا پانزده سالگی، فرد قادر بر انجام عملیات انتزاعی به‌طور کامل می‌شود (منصور، ۱۳۸۳، ص ۱۵۲). فرایند ظهور و بروز تفکر انتزاعی در مورد مفاهیم دینی برابر تحقیقات انجام‌شده با یکی دو سال تأخیر نسبت به مفاهیم غیر دینی پدیدار می‌شود (گلدمن، ۱۹۶۴، ص ۶۶، ۸۴ و ۹۸).

اگر این مطلب را نیز در نظر بگیریم که برابر تحقیقات انجام‌شده، کودکان ایرانی با یکی دو سال تأخیر نسبت به استاندارد جهانی به تفکر انتزاعی دست می‌یابند (دادستان، ۱۳۸۱، ص ۵۹۸)، به‌طور طبیعی از مجموعه تحقیقات چنین استنباط می‌شود که آموزش مفاهیم دینی در ایران بایستی از اواخر دوره نوجوانی (۱۵ و ۱۶ سالگی) آغاز شود. دادستان می‌گوید:

همه پژوهشگران تحولی‌نگر بر این باورند که آموزش - و از جمله آموزش دینی - باید با سطح تحول عقلانی یادگیرنده منطبق باشد و هیچ آموزشی تا وقتی کودک به سطح سازمان روانی لازم برای درک آن نرسیده، مفید واقع نمی‌شود. به عبارت

1. Goldman, R. G.

دیگر، دریافت مذهبی فراتر از افق ذهنی کودکان خردسال است و قبل از دستیابی به سطح تفکر مذهبی امکان‌پذیر نیست و تنها با شروع دوره عملیات منطقی است که نوجوان می‌تواند غیر مادی بودن خداوند را درک کند و فرضیه وجود عوامل غیر مادی را بپذیرد (۱۳۸۶، ص ۲۳۴).

این محقق در خصوص آموزش «معاد» پیشنهاد می‌کند که طرح مباحث جهان آخرت به زمانی موکول شود که ظرفیت درون‌سازی برای دریافت باورهای مذهبی انتزاعی به حد کافی گسترش یافته است:

طرح مبحث جهان آخرت، از یک‌سو، به علت ترسیم تجسمی پرخاشگر و انتقام‌جو از خدا در ذهن کودک و از سوی دیگر، به دلیل هیجان ترس، وحشت از محدود بودن زندگی و افزایش «اضطراب هستی» که ناشی از انتظار محتوم مرگ خود یا افراد مورد علاقه کودک است، قابل تأمل و نیازمند یک تغییر کلی است. در این خصوص بهتر است که از یاد مرگ، زنده شدن پس از مرگ و کیفی منصرف شویم و به کوشش در ایجاد دریافت مفهوم (نتیجه عمل) اکتفا کنیم. کوششی که باید در وهله نخست بر جهان عینی و مادی و نمونه‌های حتی‌الامکان قابل تجربه برای کودک محدود شود و طرح نتیجه عمل در جهان آخرت و تأکید بر آن به زمانی موکول شود که ظرفیت درون‌سازی کودک برای دریافت باورهای مذهبی به حد کافی گسترش یافته باشد (همان، ص ۲۵۱).

باهر از مراحل استدلال کودکان درباره داستان‌های انجیل نتیجه می‌گیرد:

از آنجا که بخش زیادی از تفکر دینی انتزاعی است، باید طرح بسیاری از مسائل را تا دوره عملیات صوری به تأخیر انداخت و از اتلاف مقدار زیادی زمان و نیرو در نتیجه آموزش افکاری فراتر از درک کودک جلوگیری کرد (۱۳۷۸، ص ۸۰).

همان‌گونه که در گفته دکتر دادستان آمد، پژوهشگران تحولی‌نگر در این باور اشتراک نظر دارند. استدلال هم این است که کودک تفکر منطقی و تصور اساسی از علیت ندارد، بدون تشکیل یک مفهوم منطقی استدلال می‌کند و تک‌کانونی و خودمحور است؛ از این‌رو آموزش معارف دینی که نیازمند داشتن تفکر انتزاعی است، برای کودک قابل درک نیست. افزون بر این، آموزش دینی محرکی است که گذار از مرحله اساطیری و دستیابی به تفکر علمی را با مشکل روبه‌رو می‌سازد. بنابراین، پیشنهاد می‌کنند آموزش دین به تأخیر انداخته شود. به نظر این گروه اگر مشاهده می‌شود که کودک علل وجودی اشیا را به خدا نسبت می‌دهد، به سبب این است که چیز دیگری را پیدا نکرده است و اگر چیز دیگری بیابد، از خدا غافل می‌شود.

چکیده استدلال قائلان به تأخیر آموزش دین تا دوره نوجوانی و دستیابی به تفکر انتزاعی از قیاسی تشکیل می‌شود که مقدمه اول آن این است که «کودکان در گستره سنی کودکی به ظرفیت تفکر انتزاعی دست نمی‌یابند و در دوره نوجوانی است که این ظرفیت به تدریج پدیدار می‌شود» و مقدمه دوم این است که «آموزش دین تا زمانی که کودک به سطح سازمان روانی لازم (سازمان تفکر انتزاعی) برای درک مفاهیم نرسیده باشد سودمند نیست». بنابراین، آموزش در زمان کودکی مفید واقع نمی‌شود و بایستی تا زمان دستیابی به سازمان تفکر صوری به تأخیر انداخته شود.

اثر نتایج و یافته‌های این تحقیقات را می‌توان در مصوبات شورای عالی آموزش و پرورش (مبحث اهداف آموزشی معاد) (شورای عالی آموزش و پرورش، ۱۳۸۵، مصوبه ۷۳۵) و در اصلاح و تدوین کتاب‌های آموزش دینی دوره دبستان مشاهده کرد.

مراد از دین که در عنوان مقاله آمده بخشی از مفاهیم و گزاره‌های دینی است که مصادیق محسوس، عینی و قابل تجربه برای آن یافت نمی‌شود و جنبه انتزاعی دارد. مفهوم خدا و صفات او و معاد از نمونه‌های بارز آن است.

در مقاله حاضر بنابراین است که نتایج برخی از مهم‌ترین تحقیقاتی که در این باره در مراکز علمی غربی و ایران انجام شده است گزارش شود و آنگاه نتایج تحقیقات و دیدگاه قائلان به ضرورت تأخیر، از دیدگاه درون و برون‌دینی ارزیابی و میزان صحت آنها بررسی شود. داده‌ها در این تحقیق از راه مراجعه به اسناد و منابع مربوطه گردآوری و با روش توصیفی - تحلیلی و توصیفی - انتقادی تجزیه و تحلیل می‌شود.

گزارش نتایج برخی از مهم‌ترین تحقیقات درباره مراحل درک کودکان از مفاهیم دینی

در این بخش گزارش نتایج برخی از مهم‌ترین تحقیقات درباره مراحل درک کودکان که مبنای تجویز تأخیر آموزش دین را فراهم کرده است، ارائه می‌شود. تحقیقات مورد نظر چند وجه مشترک دارند: اول اینکه همگی در چارچوب پیازهای انجام شده است و نظریه تحول‌شناختی پیازه را پیش فرض گرفته‌اند؛ دوم اینکه تصویری مرحله‌ای را از درک مفاهیم دینی در کودکان نشان می‌دهند؛ سوم اینکه به‌طور صریح یا ضمنی تأخیر آموزش دین را توصیه می‌کنند.

۱. پیازه^۱ (۱۹۲۵؛ به نقل از: گلدمن، ۱۹۶۴، ص ۲۶ و ۲۷) در پژوهش درباره «چگونگی تفکر کودکان درباره دنیای طبیعت» به چند نکته درباره دین کودکان اشاره کرد که مبنای

1. Piaget, V.

تعیین مراحل و تجویزهایی برای آموزش دین شده است. به عقیده پیاژه، کودک در سنین چهار تا هفت‌سالگی به‌طور طبیعی علل وجودی اشیا را در خدا یا بشر به عنوان یک موجود روحانی و پر قدرت جستجو می‌کند. کودک در این سن نمی‌تواند در پاسخ به خواسته‌ها و پرسش‌هایی که در مواجهه با طبیعت برای او پیش می‌آید، استدلال کند و از خدا یا بشر به عنوان موجودی قدرتمند و روحانی به همین دلیل استفاده می‌کند. اگر کودک بتواند فرد یا چیز دیگری را به جای خدا یا بشر با قدرت روحانی قرار دهد از خدا غافل می‌شود.

پیاژه براساس این تحلیل اولاً معتقد می‌شود که دین کودک در طول سال‌های نخست زندگی با دین او در سنین بالاتر متفاوت است. در طول سال‌های نخست زندگی، کودک خدا را به این دلیل در تفسیر جهان به کار می‌گیرد که از تفکر منطقی برخوردار نیست، تصور اساسی از علیت ندارد و بدون تعمیم یا تشکیل یک مفهوم منطقی استدلال می‌کند. ثانیاً نباید به کودک در این دوره آموزش مذهبی داد؛ زیرا آموزش‌های مذهبی با تفکر کودک بیگانه است و مرحله تفکر سحری را تشدید می‌کند و گذار از این مرحله را با تأخیر مواجه می‌سازد.

۲. گلدمن (۱۹۶۴) گسترده‌ترین تحقیق را از جهت تنوع موضوعات در زمینه مراحل درک مفاهیم تفکر دینی انجام داده است. کار وی که نقطه عطفی در تحقیقاتی از این نوع به شمار می‌رود شامل این موارد می‌شود: مراحل تفکر کودکان درباره داستان‌های انجیل، مراحل فهم کودکان از کتاب انجیل، مراحل فهم کودکان از تصور خدا، رؤیت خدا، حضور خدا، سخن گفتن خدا، قدرت خدا و چگونگی دخالت خدا در امور طبیعی، ترس از خدا، مفهوم تقدس خدا، علاقه خدا به مردم، انصاف و عدالت خدا، داوری‌های خداوند درباره اقوام مختلف، ملت‌گزینش شده، ارتکاب خطا به وسیله حضرت عیسی (ع) در کودکی و بزرگسالی، مسیح و گناه، مراحل فهم دعا، مفهوم کلیسا و تأثیر کلیسا، خانه و دیگر عوامل تفکر دینی.

یافته‌های تحقیق گلدمن حاکی از این است که تحول مفاهیم دینی در کودکان و نوجوانان از مراحل کلی و عمومی شناخت در انسان پیروی می‌کند و تحول در فهم مفاهیم دینی تفاوتی با تحول در فهم دیگر مفاهیم ندارد. در مراحل تفکر درباره داستان‌های انجیل، کودکان با کمی تأخیر به مرحله تفکر عینی و انتزاعی می‌رسند. انتزاعی بودن مفاهیم دینی به‌ویژه نداشتن مصادیق عینی و حسی، علت تأخیر در دستیابی به مراحل تفکر عینی و انتزاعی است. درک دیگر مفاهیم و صفات مربوط به خدا در طی سه مرحله پیش عملیاتی، عملیات عینی و عملیات انتزاعی اتفاق می‌افتد. تصورات کودک از خدا ابتدا خام،

مادی‌انگاران، خودمحورانه، تک‌کانونی و انسان‌انگاران است و به تدریج به درکی همانند بزرگسال از این مفاهیم نائل می‌شود.

۳. دیوید ال‌کاین^۱ در بین نظریه‌پردازان حوزه روان‌شناسی رشد دینی، فردی مهم بود؛ چرا که با پژوهش‌هایش بر روی کودکانی از سنت‌های دینی گوناگون، روش‌های رشدشناختی پیازهای را در باب شناخت دینی به روان‌شناسان آمریکا معرفی کرد. پژوهش‌های ال‌کاین موضوعات متعددی را درباره درک کودک از مفاهیم دینی به دست داد: تفکر دینی کودکان تغییرات مرحله‌ای از تفکر خودمحورانه و عینی به سمت تفکر انتزاعی و جامعه‌محورتر نشان می‌دهد؛ محدودیت‌های کلی در تفکر کودک او را وادار می‌کند تا در مورد مفاهیم دینی احتمالاً به شیوه‌های خاصی بیندیشد؛ ویژگی‌های ساختاری تفکر کودکان در مورد مفاهیم دینی مانند تفکر آنها در مورد مفاهیم غیر دینی است (بویاتزیس، ۲۰۰۵، ص ۱۲۵).

در ایران خادمی (۱۳۶۸)، اسکندری (۱۳۷۹) و دادستان و همکاران (۱۳۸۶) تحول مفاهیم دینی و از جمله مفهوم خدا را از منظر روان‌شناسی و در چارچوب مفاهیم پیازهای بررسی کرده و به نتایجی مشابه نتایج گلدمن دست یافته‌اند.

خادمی (۱۳۶۸) تحول در شناخت کودکان از مفهوم خدا و نبوت را بررسی کرده است. آزمودنی‌ها در این تحقیق از میان کودکان شش تا دوازده‌ساله گزینش شده‌اند و از روش مصاحبه بالینی برای گردآوری داده استفاده شده است. نتایج تحقیق نشان می‌دهد که بین تحول‌شناختی و تفکر مذهبی رابطه وجود دارد و درک کودکان از مفاهیم مذهبی رشدیابنده است و این رشد در طی مراحل به دست می‌آید تا اینکه کودک قادر به برطرف کردن تناقضات ذهنی خود می‌شود و به درک انتزاعی از مفاهیم بیان شده دست می‌یابد.

اسکندری (۱۳۷۹) نیز تحول در شناخت کودکان از خدا را بررسی کرده است. آزمودنی‌ها از بین کودکان چهار تا دوازده‌ساله گزینش شده‌اند و از روش مصاحبه بالینی و آزمون‌های عملیاتی برای گردآوری داده‌ها استفاده شده است. یافته‌های این تحقیق نشان می‌دهد که درک مفهوم خدا و مؤلفه‌های آن منوط به ایجاد و استقرار نگهداری ذهنی و ظرفیت‌های عملیاتی است.

بر همین اساس، کودکی که در مرحله پیش عملیاتی قرار دارد، تصویری ناهماهنگ از خدا ارائه می‌دهد. کودک در سطح عملیات منطقی تلاش در منطقی کردن فکر مذهبی خود دارد. تنها در سطح تفکر انتزاعی است که کودک می‌تواند درک بزرگسالانه‌ای از خدا داشته باشد.

1. Elkind, D.

دادستان (۱۳۸۶) تحول در شناخت کودکان از تصویر خدا، علم، قدرت، حضور و رؤیت او و دیگر صفات را بررسی کرده است. نتایج تحقیق مشابه تحقیقات بالا است. وی نشان می‌دهد که درک مفهوم خدا فراتر از افق ذهنی کودک خردسال است و قبل از دستیابی به تفکر مذهبی امکان‌پذیر نیست و تنها با شروع عملیات منطقی است که نوجوان می‌تواند غیر مادی بودن خداوند را درک کند و فرضیه وجود عوامل غیر مادی را بپذیرد.

ارزیابی دیدگاه قائلان به تأخیر آموزش دین تا زمان دستیابی به تفکر انتزاعی

اجزا و عناصری که با ضمیمه شدن به هم در مجموع نظریه تأخیر آموزش دین را فراهم کرده، به سه دسته قابل تقسیم است: دسته اول به پیش‌فرض‌های آنها درباره ماهیت اندیشیدن کودک در موضوع خدا و فرایند دستیابی به شناخت خدا و معاد و نیز چگونگی تفسیر آنها از موضوع خداشناسی و معاد مربوط می‌شود؛ دسته دوم تحقیقاتی است که مبنای قول به تأخیر را فراهم کرده است؛ دسته سوم به فرایند استنباط و انتقال از یافته تحقیقاتی به قول به تأخیر مربوط می‌شود.

به نظر می‌رسد که دیدگاه قائلین به تأخیر در هر سه دسته از عناصر تشکیل‌دهنده آن قابل خدشه و ایراد است که در مجموع در قالب پنج ایراد به شرح ذیل ارائه می‌شود.

۱. ارائه تفسیری تقلیل‌گرایانه از شناخت خدا و معاد

تفسیر تقلیل‌گرایانه در دو موضوع خداشناسی و معاد یکی از ویژگی‌های این تحقیقات است. در این تحقیقات موضوع خداشناسی و معاد برابر یکی از اجزا یا مؤلفه‌های آن دو دانسته شده است و با مراد ادیان از این مفاهیم یکسان نیست.

در این تحقیقات، خداشناسی و رشد دینی معادل فهم کودک از خداوند، ماهیت او، حضور مطلق، نامرئی بودن، علم مطلق، مکان خداوند، وجود خداوند در زمان و قدرت مطلق انگاشته شده است (دادستان، ۱۳۸۶، ص ۲۳۷؛ گلدمن، ۱۹۶۴). با مراجعه به متون دینی معلوم می‌شود که چنین تفسیری از موضوع خداشناسی و رشد دینی تفسیری ناقص از این دو مفهوم است. در مباحث خداشناسی گرچه شناخت خداوند و صفات او از مقدمات لازم برای دینداری است، ولی دینداری و رشد دینی امری فراتر از شناخت خداوند و صفات او است. در فرایند رشد دینی، ایمان و تدبیر با درک شناخت خدا و اسماء او آغاز می‌شود. ولی فرد باید بتواند از این راه به یک نظام اعتقادی دست یابد که مبدأ، معاد و برنامه زندگی را برای فرد مشخص می‌کند. افزون بر این فرد با دستیابی به چنین نظام

اعتقادی بایستی آن را با دیگر نظام‌های اعتقادی موجود در جامعه مقایسه و ارزش‌گذاری کند و آنگاه با گزینش آن، خود را نسبت به آن متعهد کند و بر طبق آن زندگی خود را سامان دهد. در دوره کودکی نیز فرایند دیندار شدن امری صرفاً شناختی نیست و مشتمل بر جنبه‌های عاطفی و عملی و تجربه‌های فردی است. بنابراین، هر گونه ادعایی درباره فرایند دینداری و کارکردها و تحول آن بایستی همه این ابعاد را پوشش دهد تا بتواند ادعا کند رشد دینی را مشخص کرده است و یا توصیه‌هایی را برای آموزش دین صادر کند.

نقصانی که در تفسیر معاد وجود دارد مشابه نقصانی است که در تفسیر موضوع خداشناسی وجود دارد. نقل قولی که در چند سطر قبل از دادستان (۱۳۸۶) بیان شد، به نوعی دیدگاه روان‌شناسان را درباره تفسیر معاد نشان می‌دهد. به نظر آنان معاد مجموعه مباحثی است مشتمل بر ترسیم چهره‌ای پرخاشگر و انتقام‌جو از خداوند که اضطراب هستی را افزایش می‌دهد. آنان با این تفسیر از معاد پیشنهاد می‌کنند که بهتر است از یاد مرگ و کیفر منصرف شویم. این ترسیم از چهره معاد نیز معاد را آن‌گونه که در ادیان آمده است، نشان نمی‌دهد.

معاد در مجموعه معارف دینی، طرحی برای ارتباط انسان با جهان آخرت است. ارتباط انسان با جهان رابطه‌ای است دوسویه و مبتنی بر پذیرش مسئولیت در برابر خداوند از یک طرف، و اعطای پاداش از سوی خداوند از طرف دیگر. انسان با مسئولیتی که از سوی خداوند برعهده وی گذاشته است به بهای مناسب آن، که همانا بهشت است، می‌رسد و در صورت سرپیچی مجازات می‌شود (عرسان کیلانی، ۱۳۸۹، ص ۲۴۹).

پاداش و مجازات مراتب مختلفی دارد. بیان پاداش در هیچ‌یک از مراتب آن مستلزم ارائه چهره‌ای انتقام‌جو از خداوند نیست. بیان مجازات در پاره‌ای موارد، مانند جایی که خداوند به عذاب سران کفار و منافقان اشاره می‌کند، ممکن است لوازمی را که روان‌شناسان می‌گویند در پی داشته باشد و در پاره‌ای از موارد نیز چنین لوازمی را در پی ندارد.

در آموزش معاد با چنین محتوایی و با مراتب مختلف مجازات، ضرورتی ندارد که در دوره کودکی ابتدا انواع عذاب‌های سختی که برای کفار و منافقان در نظر گرفته شده است آموزش داده شود تا کودک احتمالاً دچار مشکلات روانی یا اضطراب هستی شود. مربی در آموزش معاد می‌تواند انواع مسئولیت‌ها و پاداش‌های مترتب بر آنها را آموزش دهد و در مورد سرپیچی از پذیرش مسئولیت‌ها به مطالبی از این قبیل که خداوند آنها را دوست ندارد، یا دعای آنها را مستجاب نمی‌کند، یا آنها تنبیه می‌کند و یا از نعمت‌ها محروم می‌کند اکتفا و بخشی را که ممکن است برای کودک چهره‌ای انتقام‌جو از خدا ترسیم کند به دوران بعد زندگی کودک موکول کند.

۲. نگاه صرفاً شناختی به رشد دینی و اندیشیدن درباره خدا

نگاه محققانی که تأخیر آموزش دین را تا دوره دستیابی به تفکر انتزاعی مطرح کرده‌اند این است که فرایند رشد دینی و اندیشیدن درباره خدا یک عمل صرفاً شناختی است. به نظر آنان، والدین و مربیان دینی می‌توانند تصمیم بگیرند که چنین آموزشی را به تأخیر بیندازند تا پس از اطمینان از وصول دستیابی کودک به تفکر انتزاعی، آن را آموزش دهند. چنین نگاهی به فرایند رشد دینی نه تنها نادرست، بلکه غفلت از امری است که آثار تربیتی جدی برای کودک در پی دارد.

رشد دینی و اندیشیدن درباره خدا به اندازه زیادی در یک تعامل اجتماعی صورت می‌گیرد. حتی اگر مربیان و والدین کودک از گفتگوی با او درباره خدا بپرهیزند، از راه فرهنگ و جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کند و او را احاطه کرده با خدا آشنا می‌شود. کودک از راه مشاهده اعمال والدین، نهادهای دینی، انجام دادن مناسک، بزرگسالانی که آشکارا خدا را عبادت می‌کنند و از راه مشاهده از دست دادن آشنایان و اطرافیان، با خدا و معاد آشنا می‌شود. در این تعامل کودک با واژه خدا، معاد و دیگر واژه‌های دینی آشنا می‌شود و برای آن در ذهن خود مفهومی می‌سازد. گزارش والدین در مورد گفتگوهای مربوط به دین نشان می‌دهد که بخش عظیمی از سخنان و پرسش‌های کودکان در مورد خدا است (پالوتزیان و پارک،^۱ ۲۰۰۵، ص ۱۲۴).

بنابراین، رشد دینی و اندیشیدن در مورد خدا امری دستوری نیست؛ بلکه یک فرایند اجتماعی و تدریجی است که در طول دوره رشد برای کودک اتفاق می‌افتد. بافت‌های میان‌فردی، خانواده، مسجد و همسالان به کودکان کمک می‌کنند تا دیدگاه‌های خود را در مورد موضوعات ماوراءالطبیعی بیان کنند و از این راه به فهمی درباره خدا و دیگر موضوعات دینی دست یابند.

به علاوه، اندیشه‌های کودک که در این تعاملات شکل می‌گیرد بسیار مهم است و آثار تربیتی جدی در پی دارد. تأثیر تفکر در مورد کودکانی که خدا را باور دارند و از خانواده‌های باایمان هستند یا فرهنگی آنها را احاطه کرده که در آن «سخن گفتن از خدا» امری عادی است، با این واقعیت برجسته می‌شود که موجود معنوی مورد بحث، به عنوان امر غایی و وجود ملکوتی در نظر گرفته می‌شود و کودک را به موجود متعالی و نیز به جامعه اعتقادی گسترده‌تری پیوند می‌دهد (پالوتزیان و پارک، ۲۰۰۵، ص ۱۲۸). افزون بر این، درکی که در این تعاملات شکل می‌گیرد مبانی و ریشه‌های شناخت خدا را در بزرگسالی شکل می‌دهد.

1. Palutzain, R. F. & Park, C. L.

پيامد دو مطلب بالا اين است که در انجام پژوهش می توان نگاه صرفاً شناختی به دین داشت و رشد دینی را فقط در یک بُعد نشان داد، اما در ارائه توصیه برای آموزش دین جامع‌نگری ضرورت دارد.

۳. نامناسب بودن چارچوب نظری تحقیقات

تحقیقاتی که در بالا بیان شد، همگی فهم رشد دینداری را با استفاده از مفاهیم پیاژه‌ای و درون این چارچوب پیگیری می‌کنند. درحقیقت، ایده پیاژه به منزله ساختار اساسی همه مباحثی است که به وسیله این محققان ارائه شده است.

به کارگیری چارچوب پیاژه‌ای برای درک رشد دینی در کودکان با دو چالش اساسی روبه‌رو است: نخستین چالش مربوط به تعدیلاتی است که در نظریه پیاژه و به وسیله محققان بعد از او پدید آمده است. تحقیقات بعدی درباره درستی ادعاها و دلایل پیاژه به تدریج ضعف نظریه پیاژه را مشخص کرد و امروزه ایده‌های جدیدی در زمینه تحول‌شناختی و مراحل آن به وجود آمده است. «مسیرهای متفاوتی را که نوبیاژه‌ای‌ها دنبال کرده‌اند می‌توان به سه مقوله تقسیم کرد... سوم طرح‌هایی است که نظام سنتی پیاژه را تغییر داده‌اند» (دادستان، جزوه درسی منتشر نشده).

در میان کسانی که نظام پیاژه را مطالعه کرده‌اند برخی اساساً وجود سه ساختمان بزرگ و متوالی تفکر (حسی - حرکتی، عملیات عینی و عملیات صوری) را منکر شده‌اند. برخی اختصاص سحری اندیشیدن را به دوره کودکی اول منکر و معتقد شده‌اند که مسیر الگوی رشدشناختی پیاژه‌ای - که می‌گوید شناخت کودک به تدریج از سحری اندیشیدن فاصله می‌گیرد و به سمت معیار منطقی در جریان است - درست نیست (بویاتزیس، ۲۰۰۵، ص ۱۲۶).

در دهه‌های اخیر گروهی از محققان، آموزش فلسفه به کودکان را مطرح کرده‌اند. دیدگاه طرفداران آموزش فلسفه به کودکان این است که برخلاف تصور پیاژه و بسیاری از متفکران که آموزش فلسفه را به بعد از دوازده سالگی موقوف می‌کنند، می‌توان آموزش فلسفه را در دوره کودکی ارائه کرد و به او تفکر صحیح، قدرت تمییز و قضاوت و نحوه استدلال را آموخت. تحقیقات نیز نشان می‌دهد که آموزش فلسفه به کودکان مهارت‌های استدلال، استنباط، طبقه‌بندی، مقایسه، تشخیص نسبت‌ها، مفهوم‌سازی، کشف ابهام و استدلال تمثیل و قیاسی را افزایش می‌دهد (قائدی، ۱۳۸۲).

چالش دوم این است که چارچوب پیاژه تنها رشدشناختی دینی را می‌سنجد؛ در حالی که رشدشناختی دینی تنها یکی از ابعاد رشدی است که در رشد دینی اندازه‌گیری می‌شود. رشد دینی با همه ابعاد وجودی انسان سروکار دارد و دارای ابعاد شناختی، عاطفی و عملی است. در فرایند کسب ایمان و دینداری، همه تجارب فرد اعم از تجارب مربوط به گذشته (تجارب دوره طفولیت، کودکی، نوجوانی و...) و تجارب مبتنی بر هوشیاری و تجارب آستانه‌ای و عواطف به میدان می‌آیند و در کسب دینداری دخالت می‌کنند. دینداری در گستره زمان و در ضمن تعامل فرد با بافت اجتماعی و فرهنگ دینی، سنت‌ها، مناسک و کتاب مقدس شکل می‌گیرد و به زندگی فرد سامان می‌دهد و در این فرایند خود نیز متحول می‌شود. در فرایند رشد دینی، حصول شناخت نسبت به آموزه‌های دینی معادل با حصول دینداری نیست، بلکه مقدمه‌ای برای ایجاد تعهد و التزام عملی و تحقق هویت دینی است.

درواقع، لباسی که از طریق این چارچوب بر قامت رشد دینی پوشانده می‌شود برای آن نامناسب است.

کودکان کم‌سال به‌طور سنتی براساس محدودیت‌های شناختی‌شان تعریف می‌شوند و همین پیش‌فرض است که برای محققانی که می‌کوشند بینش یا تجربه معنوی کودکان کم‌سال را فهم کنند، مشکلاتی ایجاد کرده است. «وسواس در مورد مراحل»، پیامدهای فوق‌العاده مهمی دارد؛ از جمله اینکه مانع از این می‌شود که تدریجی بودن و «پیچیدگی و منحصر به فرد بودن تحول دینی فردی» را درک کنیم (اسپیلکا، ۲۰۰۳، ص ۸۵).

بنابراین، امروزه پیشبرد موضوع رشد دینی در چارچوب پیاژه‌ای و به‌ویژه ارائه توصیه آموزشی، بدون ملاحظه تعدیلاتی که بعدها در این نظریه به وجود آمده است و نیز محدودیت‌های دیگر این دیدگاه، می‌تواند مورد تردید و انکار جدی قرار گیرد.

۴. گذار دانش روان‌سنجی از سنجش غیر طبیعی و تک‌بعدی رشد دینی

ابزاری که محققان شناختی‌نگر رشد دینی در اندازه‌گیری و سنجش دینداری به کار می‌برند، از اندازه‌گیری کلیت و عمق دینداری ناتوان است. به علاوه، مصاحبه‌ها در موقعیتی غیر طبیعی انجام می‌شود. این محققان کودکان را وامی‌دارند تا در مورد خدا و کیفیات صفات او استدلال کنند و از موقعیت‌های اجتماعی، سنت‌ها و تعاملاتی که رشد کودک در آن محقق

1. Spilka, B.

می‌شود، غفلت می‌کنند. موقعیت‌هایی که گلدمن و دیگران در داستان‌ها برای کودکان مطرح می‌کنند موقعیت‌های غیر طبیعی است.

سخن گفتن با کودکان درباره کیفیت حضور خداوند هنگام عبادت، یا چگونگی فعل خدا در دنیای طبیعی، یا کیفیت سخن گفتن خدا و انصاف خدا و مکان و شکل خدا، موقعیت‌های دشواری است که کمتر در موقعیت‌های طبیعی و گفتگوهای عادی اتفاق می‌افتد. اساساً فهم کیفیت این صفات برای بزرگسالان هم مشکل است. می‌توان با کودک درباره خدا صحبت کرد و این کیفیات را هم مطرح نکرد و چنانچه کودک پرسشی را هم مطرح کرد، در همان سطح عقلی کودک پاسخ داد (نوذری، ۱۳۸۸، ص ۱۶۳).

به علاوه، این شیوه بُعد شناخت دینی را آن‌گونه که «هست» نمی‌سنجد. وولی و فلیپس^۱ (۲۰۰۱)، در پژوهشی درباره فهم کودکان از دعا به عنوان ابزاری برای ارتباط با خدا، نشان می‌دهند که سطح فهم کودکان بسیار فراتر از آن چیزی است که ابزار روان‌شناسان شناختی‌نگر می‌سنجد. این بدان معنا است که ابزار سنجش این روان‌شناسان نتوانسته است به‌طور دقیق سطح رشد دینی کودکان را اندازه‌گیری کند. ویژگی این ابزارها این است که سطح فهم کودکان را از مفاهیم دینی کمتر از آنچه که «هست» ارزیابی می‌کند. بویاتزیس^۲ می‌گوید:

زمان آن فرارسیده تا محققین تلاش‌های خود را تنوع بخشند و از مرزهای خودمان فراتر رویم تا سایر عرصه‌ها را به دنبال شیوه‌ها، الگوها و بینش‌های متنوع و جدید کاوش کنیم. اخیراً روان‌شناسان دین، این حوزه را به دوری از محدودیت‌های رویکرد پیازه‌ای که منسوخ شده، سوق داده‌اند. لازم است برای غیر متخصصین رشد تأکید کنیم که متخصصین رشد شناخت‌گرا، درواقع پیازه را پشت سر گذاشته‌اند و همان‌گونه که یکی از محققین می‌گوید: این پیکار پیشاپیش با موفقیت قرین شده است (۲۰۰۵، ص ۱۳۸).

۵. ناهمخوانی با مفاد روایات

دیدگاه مستفاد از روایات درباره زمان و چگونگی آموزش دین در دوره کودکی برای دینداران بسیار مهم است؛ زیرا آنچه برای دینداران حجیت دارد و لازم است از آن پیروی کنند کلام و سیره معصومان(ع) است. یافته‌های علمی درباره مفاهیم دینی، به‌ویژه در جایی که با مفاد روایات و آیات متعارض و ناهمخوان است، بایستی با دقت و وسواس بررسی

1. Woolley, J. D. & Phelps, K. E.

2. Boyatzis, C. J.

شود و از تبعیت به صرف اینکه یافته‌ای علمی است اجتناب شود. ایرادهای چهارگانه قبلی میزان صحت یافته‌های روان‌شناختی را از نگاه علمی نشان می‌دهد. در اینجا میزان همخوانی آن با دیدگاه مستفاد از روایات بررسی می‌شود.

روایات مرتبط با این موضوع به نکات متعدد و گوناگونی اشاره می‌کند که ابتدا این نکات بیان و در پایان جمع‌بندی نهایی با عنوان دیدگاه مستفاد از روایات ذکر می‌شود.

الف) اهتمام معصومان (ع) به آشنایی کودک با «لا اله الا الله» در مقطع سنی تولد تا ۵ سالگی
روایات اهتمام معصومین را به تلاش برای آشنایی کودک با عبارت «لا اله الا الله» نشان می‌دهد. روایات بر این مطلب دلالت دارند که در زمان طفولیت و در زمانی که کودک هنوز به زبان و تفکر مجهز نشده است، در گوش او اذان، اقامه، سوره حمد، آیه الکرسی، آیه‌های آخر سوره حشر و سوره‌های اخلاص، ناس و فلق خوانده شود یا «لا اله الا الله» نخستین عبارتی باشند که در آغاز یادگیری زبان به او یاد داده شود، یا زمانی که کودک به سن سه سالگی رسید به او می‌گویند: هفت بار بگو «لا اله الا الله» و زمانی که کودک به سن سه سال و هفت ماه و بیست روز رسید به او می‌گویند هفت بار بگو: «محمد رسول الله» و زمانی که به چهارسالگی رسید هفت بار بگوید: «صلی الله علی محمد و آل محمد».

«عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ النَّوْفَلِيِّ عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ: رَسُوْلُ اللَّهِ (ص) مَنْ وُلِدَ لَهُ مَوْلُوْدٌ فَلْيُوَدِّدْ فِي أُذُنِهِ الْيُمْنِي بِأَذَانِ الصَّلَاةِ وَ لِيُقِمَّ فِي الْيُسْرِي فَإِنَّهَا عِصْمَةٌ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ» (حرّ عاملی، ۱۴۰۱، ج ۲۱، ص ۴۰۵). کسی که صاحب فرزندی شد، در گوش راستش اذان بگوید و در گوش چپش اقامه؛ چرا که این عمل فرزند را از شیطان رانده شده مصون نگه می‌دارد.

عبدالله بن فضاله عن أحدهما (ع) قال: «إذا بلغ الغلام ثلاث سنين، يقال له سبع مرّات: «قل لا اله الا الله»، ثم يترك حتى يتم له ثلاث سنين و سبعة أشهر و عشرون يوماً، فيقال له: «قل محمد رسول الله (ص)» سبع مرّات، و يترك حتى يتم له اربع سنين، ثم يقال له سبع مرّات: «قل صلى الله على محمد و آل محمد...»؛ عبدالله بن فضاله از امام باقر (ع) یا امام صادق (ع) نقل می‌کند که فرمود: آنگاه که پسر سه ساله شد به او می‌گویند هفت بار بگو: «لا اله الا الله». وقتی سه ساله و هفت ماه و بیست روزه شد به او می‌گویند: هفت بار بگو: «محمد رسول الله». وقتی چهارساله شد به او می‌گویند: هفت بار بگو: «صلی الله علی محمد و آل محمد...». (حرّ عاملی، ۱۴۰۱، ج ۲۱، ص ۴۷۴).

دَعَائِمُ الْإِسْلَامِ، عَنْ عَلِيٍّ (ع) أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (ص) قَالَ:

مَنْ وُلِدَ لَهُ مَوْلُودٌ فَلْيُؤَدِّنْ فِي أُذُنِهِ الْيُمْنِيَّ وَيُقِيمِ فِي الْيُسْرِيِّ فَإِنَّ ذَلِكَ عِصْمَةٌ مِنَ الشَّيْطَانِ وَإِنَّهُ (ص) أَمَرَ أَنْ يُفَعَلَ ذَلِكَ بِالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ وَأَنْ يُقْرَأَ مَعَ الْأَذَانِ فِي أُذُنَيْهَا فَاتِحَةُ الْكِتَابِ وَآيَةُ الْكُرْسِيِّ وَآخِرُ سُورَةِ الْحُشْرِ وَ سُورَةُ الْإِخْلَاصِ وَ الْمُعَوِّذَتَانِ (نوری طبرسی، ۱۴۰۹، ج ۱۵، ص ۱۳۸).

در دعائم الاسلام از علی(ع) نقل شده که پیامبر(ص) فرمود:

کسی که صاحب فرزندى شد، در گوش راستش اذان بگوید و در گوش چپش اقامه، چرا که این عمل فرزند را از شیطان رانده شده مصون نگه می‌دارد. همچنین امر کرد تا در گوش حسنین اذان و اقامه گفته شود و افزون بر آن سوره حمد و آیه الکرسی و آخر سوره حشر و سوره‌های اخلاص و ناس و فلق نیز خوانده شود.

«افتحوا علی صبیانکم اول کلمه لا اله الا الله (متقی، ۱۴۰۹، ج ۱۶، ص ۴۴۱): نخستین کلمه‌ای که بر زبان فرزندان می‌گذارید: لا اله الا الله باشد».

ب) آغاز تربیت توحیدی از دوره کودکی

عایشه از پیامبر بزرگوار اسلام(ص) نقل کرده است: من ربی صغیراً حتى یقول لا اله الا الله لم یحاسبه الله (متقی، ۱۴۰۹، ج ۱۶، ص ۴۵): هر کس کودکی را تربیت کند تا اینکه «لا اله الا الله» بگوید خدا روز قیامت او را محاسبه نمی‌کند.

از تحلیل واژه‌های «رب» و «صغیراً» و «حتى» که در روایات به کار رفته است استفاده می‌شود که تربیت توحیدی امری تدریجی است که از کودکی (صغیر بودن) شروع می‌شود، نه اینکه تحقق آن را به دوره نوجوانی واگذار کرد. افزون بر این، پاداش آن این است که خداوند از سنجش اعمال بد او صرف نظر می‌کند.

ج) مسئولیت والدین در هدایت و راهنمایی کودک به سوی خدا

امام سجاد(ع) فرمود: اِنَّكَ مَسْئُولٌ عَمَّا وَلِيْتَهُ بِهِ مِنْ حَسَنِ الْاَدْبِ وَالِدَلَالَةِ عَلٰى رَبِّهِ (طبرسی، ۱۳۸۳، ص ۲۲): والدین موظفند به کودکانشان ادب نیکو و هدایت به سوی خدا را بیاموزند. مدلول این روایت از جهتی عام است و بیان می‌کند که انسان مسئولیت دارد تا کسانی را که ولایت و سرپرستی آنها را به عهده دارد به سوی خداوند هدایت کند و کودک به‌طور

مسلم از مصادیق کسانی است که والدین نسبت به آنها حق ولایت و سرپرستی دارند و بنابراین لازم است که او را به سوی خدا هدایت کنند.

د) امر به تکالیف برحسب ظهور تدریجی ظرفیت شناختی

۱. عن النبی (ص) قال: اذا عرف الغلام یمینه من شماله فمروه بالصلاة (طبسی، ۱۳۷۴، ص ۲۳۳)؛ زمانی که کودک دست راستش را از دست چپش تمییز داد، او را به نماز دستور دهید.

۲. عن محمد بن مسلم عن احدهما (ع) فی الصبی متى یصلی؟ قال: «اذا عقل الصلاة»، قلت: متى یعقل الصلاة وتجب علیه؟ قال: «لست سنین» (حرّ عاملی، ۱۴۰۱، ج ۴، ص ۱۸)؛ از امام باقر (ع) یا امام صادق (ع) پرسیدم: کودک چه زمانی نماز بخواند؟ فرمود: زمانی که نماز را بفهمد. گفتم: چه زمانی نماز را می‌فهمد و نماز بر او واجب می‌شود؟ فرمود: در شش سالگی.

۳. عن علی بن جعفر عن اخیه موسی (ع) قال: سألته عن الغلام یمینه علیه الصوم والصلاة؟ قال «اذا راهق اللحم وعرف الصلاة والصوم» (حرّ عاملی، ۱۴۰۱، ج ۴، ص ۱۸)؛ از امام پرسیدم: چه زمانی بر پسر، نماز و روزه واجب می‌شود؟ فرمودند: هنگامی که به سن بلوغ نزدیک شود و نماز و روزه را درک کند.

۴. عن علی بن جعفر عن اخیه موسی بن جعفر قال: سألته عن الغلام متى یمینه علیه الصوم والصلاة؟ قال: اذا راهق اللحم وعرف الصلاة والصوم (حرّ عاملی، ۱۴۰۱، ج ۷، ص ۱۶۹)؛ علی بن جعفر می‌گوید: از امام کاظم (ع) پرسیدم: چه زمانی روزه و نماز بر پسر بچه واجب می‌شود؟ فرمود: زمانی که به سن نوجوانی برسد و نماز و روزه را درک کند. برخی روایات زمان شروع روزه‌داری را هنگامی می‌دانند که کودک توانایی روزه‌داری را داشته باشد.

این روایات گرچه مربوط به آموزش نماز و روزه است، اما یک حکم کلی از آن استفاده می‌شود و آن این است که مراد از دستیابی کودک به ظرفیت شناختی یا همان «عقل» و «عرفان» برای یادگیری تکالیف یک ظرفیت شناختی کاملاً رشديافته نیست. والدین تکالیف را برحسب رشد استعداد عقلی آموزش می‌دهند و هر زمان کودک به مرحله بالاتری از رشد دست یافت، مرتبه بالاتری از تکالیف را آموزش می‌دهند. ضرورتی ندارد ابتدا مفهوم و موضوعی دینی به طور کامل درک شود و آنگاه یاد داده شود.

ه) تعیین محدوده سنّی وجوب شناخت خدا و ایمان

اگر در روایات سنّ مشخصی برای وجوب تکالیف ذکر شده باشد، معنای آن این است که در عموم افراد در این سن استعداد عقلی و جسمانی برای درک و عمل به آنها هم پیدا شده است و از این راه می‌توان میزان همخوانی دو دیدگاه را سنجش کرد. در روایات سن بلوغ برای وجوب تکالیف عملیه بیان شده است. اما درباره سن وجوب شناخت خدا و ایمان اختلاف نظر وجود دارد. برخی از فقها زمان تکلیف به ایمان را زمان تکلیف به اعمال شرعی (زمان بلوغ جنسی) می‌دانند و معتقدند که واجب است بعد از بلوغ شرعی، فرد ابتدا نسبت به یادگیری ایمان و شناخت خدا اقدام کند و بعد اعمال شرعی را انجام دهد (شهید ثانی، ۱۴۰۹، ص ۱۳۵).

شهید ثانی این قول را به چند دلیل نفی می‌کند. وی می‌گوید: اولاً این قول مستلزم این است که استعداد عقلی و آمادگی دختران برای ایمان از پسران بیشتر باشد و این ادعا با لحاظ دلیل عقلی و نقلی بعید است و به همین خاطر جمعی از علما و از جمله شیخ طوسی زمان وجوب شناخت اصول عقاید را سن ده‌سالگی می‌دانند. ثانیاً این مطلب با عقیده حق که معرفت خدای تعالی واجب عقلی است و نه نقلی موافق نیست (شهید ثانی، ۱۴۰۹، ص ۱۳۶). شهید همچنین در ردّ قول کسانی که می‌گویند عقل فی‌الجمله بر وجوب معرفت خدا دلالت دارد و وقت آن را مشخص نمی‌کند و شرع وقت آن را مشخص می‌کند، می‌گوید: قبول نداریم که در شرع دلیلی بر تعیین زمان وجوب شناخت خدا وجود دارد. آنچه در شرع آمده است تنها دلالت بر تعیین وقت عبادات دارد. همچنین شرع معرفت به خدا را بر انجام عبادات فی‌الجمله مقدم می‌دارد و این مطلب اعم از تعیین وقت تقدم است (شهید ثانی، ۱۴۰۹، ص ۱۳۶).

چنانچه بپذیریم شرع معرفت خدا را فی‌الجمله بر انجام عبادات مقدم کرده است، می‌توان حدس زد که در عموم افراد در محدوده یکی دو سال قبل از بلوغ ظرفیت شناخت خداوند و درک لزوم اطاعت از او، در حدّی که در انجام عبادات لازم است، پیدا می‌شود. البته ممکن است برای برخی افراد این ظرفیت بعد از بلوغ پیدا شود. بر این اساس به نظر می‌رسد قول شیخ طوسی و گروهی از علما که زمان وجوب شناخت خدا را سن ده‌سالگی می‌دانند به صواب نزدیک باشد.

در جمع‌بندی نهایی از مفاد روایات می‌توان گفت که رشد دینی از دوره طفولیت و زمانی که کودک هنوز به تفکر و زبان مجهز نشده است، شروع می‌شود و به تدریج که بر

استعداد عقلی و جسمانی کودک اضافه می‌شود، آموزش‌ها نیز گسترده‌تر و عمیق‌تر می‌شود. سواس و دقت در مفهوم «مرحله» آن‌گونه که در روان‌شناسی پیاژه‌ای آمده و موجب قول به تأخیر آموزش دین شده است، در روایات دیده نمی‌شود. مفاد برخی روایات و دیدگاه روان‌شناختی گرچه در این موضوع اتفاق نظر دارند که رشد عقلی مقدم بر یادگیری است، ولی در برخی دیگر از روایات مانند روایت فضاله دستور به آموزش‌هایی داده شده که می‌دانیم فراتر از رشد عقلی کودک است. احتمالاً از نظر معصومان(ع) حضور این اذکار در حافظه کودک دارای آثار تربیتی است که ما از توجه آنها از نظر علمی ناتوان هستیم. به هر حال تأخیر در آموزش دین به این دلیل که رشد دستیابی به تفکر علمی را به تأخیر می‌اندازد، از نگاه روایات به هیچ‌وجه قابل پذیرش نیست.

نتیجه‌گیری

تردید در کارآمدی روش‌های سنتی آموزش دین به کودکان و تلاش برای جایگزینی روش‌های تازه و با کارایی بیشتر امری قابل تقدیر است که به والدین و مربیان دینی کمک می‌کند تا رسالت خود را در فراهم کردن زمینه رشد دینی و ایمانی کودکان به‌طور مؤثرتری انجام دهند. اما پرسشی که برای دینداران در فرایند جابه‌جایی روش‌های جدید و سنتی پیش می‌آید این است که به چه میزان می‌توان بر یافته‌های روان‌شناختی درباره مفاهیم دینی تکیه کرد و مبنایی را برای آموزش دین فراهم کرد.

دغدغه‌های ذهنی دینداران در به‌کارگیری روش‌های جدید که مبتنی بر نظریه روان‌شناختی است، متعدد است. اولین دغدغه به اعتبار و حجیت نظریه‌هایی مربوط می‌شود که تحقیقات مربوط به رشد دینی در درون چارچوب آنها انجام می‌شود. ویژگی نظریه‌های روان‌شناختی این است که پیوسته در حال تعدیل و تغییر هستند و بنابراین روش‌های پیشنهادی مرتبط با آنها نیز دائماً تغییر می‌کنند. دومین مورد به تفسیر درست از مفاهیم دینی، آن‌گونه که مراد ادیان الهی است مربوط می‌شود. سومین مورد که مهم‌ترین آنها نیز برای یک فرد مسلمان است، این است که پیشنهادهای جدید به چه میزان با آیات و روایات هماهنگ است.

در این مقاله ما در خصوص پیشنهاد تأخیر آموزش دین نشان دادیم که اولاً پیشنهاد مذکور با روایات ناهمخوانی دارد. ثانیاً تحقیقات روان‌شناختی درباره مفاهیم دینی مبتنی بر برداشت نارسایی از موضوع خداشناسی و معاد است. ثالثاً دانش روان‌شناسی و روان‌سنجی،

امروزه مفاهیم پیاژه‌ای و نیز روش سنجش دینداری به کار گرفته شده را پشت سر گذاشته است. رابعاً از پیچیدگی و منحصر به فرد بودن رشد دینی غفلت شده است.

نقد رویکرد روان‌شناختی درباره آموزش دین به معنای نفی سودمند بودن تحقیقات روان‌شناختی نیست، بلکه نگارنده معتقد است این تحقیقات بایستی به طور جدی پیگیری شود؛ زیرا کاربردهای فراوانی برای والدین، مربیان و برنامه‌ریزان آموزش دینی در سطح خرد و کلان دارد و موجبات حساسیت و دقت آنها را در تدوین برنامه‌های دینی فراهم می‌کند. آنچه از نگارش این مقاله انتقادی پیگیری می‌شود توجه دادن محققان رشد دینی به این مطلب است که در سامان‌دهی تحقیقات از وضعیت موجود فراتر روند و تحقیقات را به گونه‌ای پیش برند که از ایرادات بیان‌شده تا حدی ممکن مبراً باشد. همچنین توجه دادن والدین و مربیان به این مطلب است که در به‌کارگیری نتایج این تحقیقات با دقت عمل کنند؛ زیرا ممکن است تربیت دینی کودکان را با خسارت‌های جبران‌ناپذیری مواجه سازد. نتایج این تحقیق با آنچه در کتاب راهنمای همگانی تعلیم دینی شفاهی که از سوی کنفرانس کاتولیک ایالات متحده آمریکا منتشر شده است هماهنگ است. این کتاب در مورد علوم اجتماعی، به‌ویژه علوم‌ی که به تحول بشر می‌پردازند، بیان می‌کند که:

این علوم به ما کمک می‌کند تا درک کنیم که مردم از حیث ظرفیتشان برای واکنش به لطف خدا، چگونه رشد می‌کنند. از این رو، آنها می‌توانند سهم بزرگی در تعلیم شفاهی دینی داشته باشند. در عین حال تعلیم شفاهی نباید در رویکرد به علوم، عادی شود. علمی که در آنها همواره اکتشافات جدیدی صورت می‌گیرد و در عین حال نظریه‌های قدیمی مکرراً اصلاح و یا متروک می‌شوند (گروم، ۱۹۹۹، ص ۷۳).

این نکته در این کتاب به خوبی بیان شده که نباید یافته‌های روان‌شناختی مطلق انگاشته شود، اما در عین حال بینش ما را در مورد چگونگی دستیابی به ایمان که هدف اصلی تربیت دینی است، افزایش می‌دهد.

1. Groom, T. H.

منابع

- قرآن کریم، ترجمه ناصر مکارم شیرازی.
- اسکندری، حسین (۱۳۷۹)، «خدا به تصور کودکان»، مجله تربیت، ش ۲، دوره دهم، ص ۶-۹.
- باهنر، ناصر (۱۳۷۸)، آموزش مفاهیم دینی همگام با روان‌شناسی رشد، تهران: سازمان تبلیغات اسلامی.
- حرّ عاملی، محمد بن حسن (۱۴۰۱)، وسائل الشیعه، ۲۰ ج، چ ۵، تهران: اسلامیه.
- خادمی، عزت (۱۳۶۸)، درک کودکان دبستانی از مفاهیم دینی، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه الزهراء.
- دادستان، پریخ (۱۳۸۶)، ۱۸ مقاله در روان‌شناسی، ۲ جلد، تهران: سمت.
- _____ (۱۳۸۴)، روان‌شناسی تحولی، جزوه درسی منتشر نشده.
- _____ و همکاران (۱۳۸۱)، بررسی توان ذهنی و درک مفاهیم دانش‌آموزان دوره ابتدایی به منظور تعیین استانداردهای آموزش، تهران: وزارت آموزش و پرورش و سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزش.
- شورای عالی آموزش و پرورش (۱۳۸۵)، مصوبه ۷۳۵ (راهنمای برنامه تعلیم و تربیت اسلامی، دوره ابتدایی).
- شهید ثانی (۱۴۰۹)، حقایق الایمان، تحقیق مهدی رجایی، قم: کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی.
- طبرسی، الحسن بن الفضل (۱۳۸۳)، مکارم الاخلاق، قم: جامعه مدرسین.
- طبری، محمدجواد (۱۳۷۴)، حقوق فرزندان در مکتب اهل‌الیت (ع)، قم: دفتر تبلیغات اسلامی.
- عرسان کیلانی، ماجد (۱۳۸۹)، فلسفه تربیتی اسلامی، مترجم: بهروز رفیعی، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه و سمت.
- قائدی، یحیی (۱۳۸۲)، نقد و بررسی مبانی، دیدگاه‌ها و روش‌های آموزش فلسفه به کودکان، رساله دکتری، تهران: دانشگاه تربیت معلم.
- متقی، علی بن حسام‌الدین (۱۴۰۹)، کنز العمال فی سنن الاقوال والاحوال، ۱۸ ج، بیروت: مؤسسه الرساله.

منصور، محمود (۱۳۸۳)، روان‌شناسی ژنتیک، تهران: سمت.
 نوذری، محمود (۱۳۸۸)، «توصیف و ارزیابی رویکرد شناختی رشد دینی»، اسلام و پژوهش‌های تربیتی، ش ۲، س ۱، ص ۱۴۹-۱۶۸.
 نوری طبرسی، میرزاحسین (۱۴۰۹)، مستدرک الوسائل، ج ۱۵، چ ۲، بیروت: مؤسسة آل‌البیت لاحیاء التراث.

Boyatzis, C. J. (2005), "Religious and Spiritual Development in Childhood", *Handbook of Psychology of Religion Spirituality*, Palutzain R. F. & Park. C. L., New York: The Guilford Press.

Goldman, R. G. (1964), *Religious Thinking from Childhood to Adolescence*, London: Routledge and Kegan Paul.

Groom, T. H. (1999), *Christian Religious Education: Sharing Our Story and Vision*, Sanfrancisco: Jossey-Bass.

Palutzain, R. F. (1996), *Invitation to the Psychology of Religion*, Boston: Allynand Bacon.

----- & C. L. Park (2005), *Handbook of Psychology of Religion Spirituality*, New York: The Guilford Press.

Spilka, B.; Hood, R. W.; Jr, Hunsberger, B & R. Gorsuch (2003), *The Psychology of Religion: An Em-Pirical Approach* (3rd ed.), New York: Guilford Press.

Woolley, J. D. & K. E. Phelps (2001), "The Development of Children's Beliefs About Prayer", *Journal of Cognition and Culture*, I, pp.136-167.